

The Question That Changes Everything | Small Talk in English, Episode 3

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

275 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Two questions for you, and you have to be honest.

دو سؤال از تو دارم و باید صادق باشی.

I am always honest.

من همیشه صادقم.

You are never honest before your second coffee.

قبل از قهوه دومت هیچوقت صادق نیستی.

Question one.

سؤال اول.

Roughly how many people did you speak to yesterday?

دیروز تقریباً با چند نفر حرف زدی؟

Yesterday, the whole day?

دیروز، در تمام روز؟

Maybe fifteen.

شاید پانزده نفر.

Question two.

سؤال دوم.

With how many of them did you have an actual conversation?

با چند نفرشان واقعا گفت‌وگو کردی؟

Define actual.

منظورت از واقعی چیست؟

No.

نه.

You know exactly what I mean.

خوب می‌دانی منظورم چیست.



One.

.....

یک نفر.

My sister, on the phone, for nine minutes.

.....

با خواهرم، تلفنی، نه دقیقه.

Fifteen people.

.....

پانزده نفر.

One conversation.

.....

یک گفت‌وگو.

And the other fourteen?

.....

و آن چهارده نفر دیگر؟

You said hello.

.....

تو سلام کردی.

They said hello.

.....

آن‌ها سلام کردند.

Everybody moved on.

.....

همه رفتند دنبال کارشان.

And that is not a failure of English.

.....

و این مشکل زبان انگلیسی نیست.

That is most of adult life.

.....

بخش زیادی از زندگی بزرگسالی همین است.

And today we are going to talk about the gap.

.....

و امروز درباره این فاصله حرف می‌زنیم.

Because this is the moment where people get stuck for years.

.....

چون آدم‌ها همین‌جا سال‌ها گیر می‌کنند.

You can start a conversation.

.....

می‌توانی گفت‌وگویی را شروع کنی.

You can keep it going.

.....

می‌توانی آن را ادامه بدهی.

And you still do not have a single friend.

.....

و هنوز حتی یک دوست هم نداری.



Welcome to Your English Toolbox, the podcast that trains your English while you live your real life.

به Your English Toolbox خوش آمدید، پادکستی که در جریان زندگی واقعی انگلیسی شما را تمرین می‌دهد.

I am Martin.

من مارتین هستم.

And I am Julia.

و من جولیا هستم.

This is the third conversation in our series about small talk in English.

این سومین گفت‌وگوی مجموعه ما درباره گپ زدن به انگلیسی است.

First, how to start.

اول، چطور شروع کنیم.

Then, what to say after hello.

بعد، پس از سلام چه بگوییم.

And today, the hard one.

و امروز، بخش سخت.

How a conversation stops being polite and starts being real.

اینکه چطور گفت‌وگویی از تعارف فراتر می‌رود و واقعی می‌شود.

So I want to begin by attacking a question.

می‌خواهم با زیر سؤال بردن یک پرسش شروع کنم.

Which one?

کدام؟

How are you?

حالت چطور است؟

Go on.

ادامه بده.

Sometimes, how are you is not really a question.

گاهی «حالت چطور است» واقعا سؤال نیست.

It is a greeting wearing the costume of a question.

سلامی است در لباس سؤال.

Exactly.

دقیقا.



And here is the proof.

.....

و این هم مدرکش.

What is the answer?

.....

جواب چیست؟

Fine.

.....

خوبم.

Very often, fine.

.....

خیلی وقت‌ها، خوبم.

Fine, thanks, you?

.....

خوبم، ممنون، تو چطوری؟

And if somebody really answered it, you would be shocked.

.....

و اگر کسی واقعا جواب بدهد، تعجب می‌کنی.

Because that is not what the question was for.

.....

چون هدف سؤال این نبود.

And remember what we said in the first episode about the weather.

.....

و یادت باشد در قسمت اول درباره آب‌وهوا چه گفتیم.

It is a ritual.

.....

یک رسم است.

It is a ritual of approach.

.....

رسمی برای نزدیک شدن به دیگری است.

And rituals are good.

.....

و این رسم‌ها خوب‌اند.

We need them.

.....

به آن‌ها نیاز داریم.

But here is the trap.

.....

اما دام اینجاست.

If you only ever ask ritual questions, you only ever get ritual answers.

.....

اگر همیشه سؤال‌های تعارفی بپرسی، فقط جواب‌های تعارفی می‌گیری.

Fine.

.....

خوبم.



Good, thanks.

.....

خوبم، ممنون.

Not bad.

.....

بد نیستم.

Busy.

.....

سرم شلوغ است.

And you can do that with the same person for two years.

.....

و می‌توانی دو سال با همان آدم همین کار را بکنی.

Two years of fine.

.....

دو سال «خوبم».

And then one day they leave the company, and you realise you never knew anything about them.

.....

و یک روز از شرکت می‌رود و می‌فهمی هیچ‌وقت چیزی درباره‌اش نمی‌دانستی.

So what do we ask instead?

.....

پس به‌جایش چه پرسیم؟

This is the easiest change in the whole series, and it is almost unfair how well it works.

.....

این آسان‌ترین تغییر در کل مجموعه است و آن‌قدر خوب جواب می‌دهد که تقریباً نا عادلانه به نظر می‌رسد.

Say it.

.....

بگو.

You replace the question that has one answer with a question that has a story in it.

.....

سؤالی را که فقط یک جواب دارد با سؤالی عوض می‌کنی که در دلش داستانی هست.

Give me examples.

.....

مثال بزن.

Instead of how are you.

.....

به‌جای حالت چطور است.

What have you been up to?

.....

این روزها چه کار می‌کردی؟

Instead of how was your week.

.....

به‌جای هفته‌ات چطور بود.

What has been the best part of your week?

.....

بهترین بخش هفته‌ات چه بوده؟



Say that last one again, because it is the best one.

.....

آخری را دوباره بگو، چون بهترین است.

What has been the best part of your week?

.....

بهترین بخش هفته‌ات چه بوده؟

And why is it so good?

.....

و چرا این قدر خوب است؟

Three reasons.

.....

سه دلیل دارد.

It cannot be answered with fine.

.....

نمی‌شود با «خوبم» جواب داد.

It makes the other person think.

.....

طرف مقابل را به فکر وامی‌دارد.

And it asks for something specific, which is much easier than something general.

.....

و درباره چیزی مشخص می‌پرسد که خیلی آسان‌تر از چیزی کلی است.

And there is a fourth reason.

.....

و دلیل چهارمی هم هست.

Tell them.

.....

به آن‌ها بگو.

It is a kind question.

.....

سؤال مهربانانه‌ای است.

You are asking somebody to go and find a good thing in their week.

.....

از کسی می‌خواهی نکته خوبی در هفته‌اش پیدا کند.

Most people have to look for it.

.....

بیشتر آدم‌ها باید دنبالش بگردند.

And when they find it, they are pleased.

.....

و وقتی پیداایش می‌کنند، خوشحال می‌شوند.

And you did that.

.....

و این کار تو بود.

Now, I want to tell you about an experiment, because it explains everything that comes next.

.....

حالا می‌خواهم از آزمایشی بگویم، چون همه مطالب بعدی را توضیح می‌دهد.



Is this the one I think it is?

.....

همانی است که فکر می‌کنم؟

It probably is.

.....

احتمالا.

In the nineteen nineties, a psychologist called Arthur Aron put two complete strangers in a room with a list of thirty-six questions.

.....

در دهه نود میلادی، روان‌شناسی به نام آرتور آرون دو غریبه را با فهرستی از سی‌وشش سؤال در یک اتاق قرار داد.

In a specific order?

.....

با ترتیب مشخصی؟

Easy first.

.....

اول سؤال‌های آسان.

Would you like to be famous?

.....

دوست داری مشهور باشی؟

What would be a perfect day for you?

.....

یک روز عالی برای تو چه شکلی است؟

And then?

.....

و بعد؟

And then, slowly, deeper.

.....

و بعد، آرام‌آرام عمیق‌تر.

What is your most treasured memory?

.....

عزیزترین خاطرات چیست؟

For how long?

.....

چه مدت؟

Forty-five minutes.

.....

چهل و پنج دقیقه.

And what happened?

.....

و چه اتفاقی افتاد؟

In one study, pairs doing the gradually deeper tasks reported greater closeness than pairs doing small talk.

.....

در یک مطالعه، زوج‌هایی که فعالیت‌های به تدریج عمیق‌تر انجام دادند، نزدیکی بیشتری نسبت به زوج‌های مشغول گپ معمولی گزارش کردند.

In forty-five minutes.

.....

در چهل و پنج دقیقه.



In forty-five minutes.

در چهل و پنج دقیقه.

That does not mean that a lasting friendship is guaranteed.

این به معنی تضمین دوستی پایدار نیست.

Now, I want to be careful here, because I know what people do with this.

اینجا می‌خواهم احتیاط کنم، چون می‌دانم مردم با این موضوع چه می‌کنند.

Please be careful.

لطفا احتیاط کن.

We are not telling our listener to walk up to a colleague at the coffee machine and ask when they last cried.

نمی‌گوییم شنونده به همکاری کنار دستگاه قهوه نزدیک شود و بپرسد آخرین بار کی گریه کرده است.

No.

نه.

Please do not do that.

لطفا این کار را نکن.

You will not make a friend.

دوستی پیدا نمی‌کنی.

You will make a story that your colleague tells other people.

داستانی می‌سازی که همکاری برای دیگران تعریف می‌کند.

The experiment is not an instruction.

آزمایش دستورالعمل نیست.

It is an explanation.

توضیح است.

Of what?

برای چه؟

Of what closeness is actually made of.

اینکه صمیمیت واقعا از چه ساخته می‌شود.

Two useful parts of that process are worth noticing.

دو بخش مفید این فرایند ارزش توجه دارند.

Taking turns.

نوبت گرفتن.



Taking turns, and going slightly deeper each time.

نوبت گرفتن و هر بار کمی عمیق‌تر شدن.

One person gives a little more than the last thing that was said.

یک نفر کمی بیشتر از حرف قبلی از خودش می‌گوید.

And then waits.

و بعد منتظر می‌ماند.

And if the other person gives a little more back.

و اگر طرف مقابل هم در پاسخ کمی بیشتر بگوید.

Then you go again.

آن وقت دوباره ادامه می‌دهی.

It is a staircase.

مثل پلکان است.

It is a staircase, and you climb it one step at a time.

پلکانی است که پله‌پله از آن بالا می‌روی.

And there are two ways to fail.

و دو راه برای خراب کردنش هست.

The first is giving nothing.

اولی این است که هیچ چیز نگویی.

Two people, both polite, both waiting, and nothing ever happens.

دو آدم مؤدب که هر دو منتظرند و هیچ اتفاقی نمی‌افتد.

And the second?

و دومی؟

Giving far too much, far too early.

خیلی زیاد و خیلی زود از خودت بگویی.

The person at a party who tells you about their divorce in the first four minutes.

کسی در مهمانی که در چهار دقیقه اول از طلاقش برایت می‌گوید.

And you do not feel close to them.

و احساس نزدیکی نمی‌کنی.

You feel trapped.

احساس می‌کنی گیر افتاده‌ای.



So the skill is not being open.

.....

پس مهارت صرفا باز بودن نیست.

The skill is matching.

.....

مهارت این است که با طرف مقابل هماهنگ شوی.

Right, so let us give them the tools.

.....

خب، ابزارها را به آنها بدهیم.

And the first one is one our listeners already know, because it is the best sentence in this entire series.

.....

اولی را شنوندگانمان از قبل می شناسند، چون بهترین جمله این مجموعه است.

You mentioned.

.....

گفته بودی.

You mentioned you were moving house.

.....

گفته بودی اسباب کشی می کنی.

How did it go?

.....

چطور پیش رفت؟

You mentioned your son had an exam.

.....

گفته بودی پسر امتحان داشت.

How did he do?

.....

چطور داد؟

And why is it so powerful?

.....

و چرا این قدر اثرگذار است؟

Because it proves you were listening last time.

.....

چون نشان می دهد دفعه قبل گوش می دادی.

It proves that when they spoke, you kept it.

.....

نشان می دهد حرفش را به خاطر سپردی.

And remembering can make a real difference.

.....

و به یاد داشتن می تواند واقعا تفاوت ایجاد کند.

Small details are easy to forget.

.....

جزئیات کوچک به راحتی فراموش می شوند.

So if you remember one small thing, and bring it back a week later, you become unusual.

.....

اگر نکته کوچکی را به خاطر بسپاری و یک هفته بعد به آن برگردی، متفاوت می شوی.



In the best way.

به بهترین شکل.

And here is the practical trick, and it is not romantic at all.

و این هم راهکار عملی که اصلاً شاعرانه نیست.

Write it down.

یادداشتش کن.

In your phone.

در گوشی‌ات.

Priya, dissertation on Friday.

پریا، پایان‌نامه روز جمعه.

That is not cold.

این سردی نیست.

That is caring, with a system.

این توجه کردن با یک روش منظم است.

And the second tool is the one that actually opens the door.

و ابزار دوم واقعا در را باز می‌کند.

Honesty.

صداقت.

A small, specific piece of honesty.

مقدار کمی صداقت مشخص.

Not a confession.

نه اعتراف.

Not your whole life.

نه تمام زندگی‌ات.

One true thing, instead of the polite thing.

یک حرف واقعی به جای تعارف.

To be honest, I found that really hard.

راستش، آن کار برایم واقعا سخت بود.

To be honest, I have no idea what I am doing yet.

راستش هنوز اصلاً نمی‌دانم دارم چه می‌کنم.



To be honest, I was dreading it.

.....

راستش، از قبل نگرانش بودم.

And notice how English announces it.

.....

و دقت کن انگلیسی چطور این را اعلام می‌کند.

To be honest with you.

.....

اگر بخواهم با تو صادق باشم.

Honestly.

.....

راستش.

Can I be honest?

.....

می‌توانم صادق باشم؟

Those phrases are a signal.

.....

این عبارت‌ها نشانه‌اند.

They tell the other person, the next sentence is real.

.....

به طرف مقابل می‌گویند جمله بعدی واقعی است.

And people respond to that signal.

.....

و مردم به آن نشانه پاسخ می‌دهند.

Because now they are allowed to be real too.

.....

چون حالا آن‌ها هم می‌توانند واقعی باشند.

You have given them permission.

.....

به آن‌ها اجازه داده‌ای.

And here is something worth remembering about friendship.

.....

و درباره دوستی چیزی هست که باید به یاد داشت.

Somebody has to go first.

.....

یک نفر باید قدم اول را بردارد.

So.

.....

خب.

Juan.

.....

خوان.

Juan, five months into Wolverhampton now.

.....

خوان حالا پنج ماه است که در ولورهمپتون است.



And doing well, on paper.

.....

و روی کاغذ اوضاعش خوب است.

On paper, extremely well.

.....

روی کاغذ، فوق العاده خوب.

He has about forty people in his phone, and he is in six group chats.

.....

حدود چهل نفر در گوشی اش دارد و عضو شش گروه گفت و گو است.

So what is wrong?

.....

پس مشکل چیست؟

In February, he got ill.

.....

در فوریه بیمار شد.

How ill?

.....

چقدر بیمار؟

Not dangerous.

.....

نه خطرناک.

Just properly ill.

.....

فقط واقعا بیمار.

Three days in bed, in a flat where everybody else had gone home for the week.

.....

سه روز در تخت، در آپارتمانی که بقیه ساکنانش آن هفته به خانه خودشان رفته بودند.

And who did he tell?

.....

و به چه کسی گفت؟

Nobody.

.....

هیچ کس.

Nobody in England?

.....

به هیچ کس در انگلستان؟

Nobody in England.

.....

به هیچ کس در انگلستان؟

And he did not tell his parents either, because he did not want his mother to worry from nine hundred miles away.

.....

به پدر و مادرش هم نگفت، چون نمی خواست مادرش از نهصد مایل دورتر نگران شود.

So he had forty contacts and nobody to message.

.....

پس چهل مخاطب داشت و کسی نبود که به او پیام بدهد.



And he told himself it was because his English was not good enough yet.

و به خودش می گفت دلیلش این است که انگلیسی اش هنوز به اندازه کافی خوب نیست.

It was not his English.

مشکل انگلیسی اش نبود.

It was never his English.

هیچ وقت مشکل انگلیسی اش نبود.

He had forty acquaintances.

چهل آشنا داشت.

An acquaintance.

یک آشنا.

Somebody you know, but not well.

کسی که می شناسی، اما نه خوب.

Forty acquaintances and no friends.

چهل آشنا و هیچ دوست.

And those are different words for a reason.

و این واژه ها بی دلیل متفاوت نیستند.

So what changed?

پس چه چیزی عوض شد؟

Priya.

پریا.

From the café.

همان دختر کافه.

From the café.

همان دختر کافه.

The following week she asked him how his week had been.

هفته بعد از او پرسید هفته اش چطور گذشته است.

The ritual question.

سؤال تعارفی.

The ritual question.

سؤال تعارفی.



And he opened his mouth to say fine.

.....

و دهانش را باز کرد تا بگوید خوب بود.

And?

.....

و؟

And he said, honestly, it was bad.

.....

و گفت راستش بد بود.

I was ill and I did not tell anyone.

.....

بیمار بودم و به هیچ کس نگفتم.

And what did she say?

.....

و او چه گفت؟

She said, why not?

.....

پرسید: چرا نگفتی؟

Oh, that is a good question.

.....

اوه، سؤال خوبی است.

It is a brilliant question.

.....

سؤال فوق العاده‌ای است.

And he said, because I did not want to be a problem.

.....

و او گفت چون نمی‌خواستم دردسر درست کنم.

And then?

.....

و بعد؟

And then Priya said, I did the same thing in my first year.

.....

بعد پریا گفت در سال اول من هم همین کار را کردم.

I had tonsillitis and I lay on the floor and watched three seasons of something.

.....

التهاب لوزه داشتم و روی زمین دراز کشیدم و سه فصل از یک سریال را دیدم.

She went up the staircase.

.....

از پله بالا رفت.

She went straight up the staircase.

.....

مستقیم از پله بالا رفت.

And now?

.....

و حالا؟



And now she texts him when she is going to the library.

و حالا وقتی به کتابخانه می‌رود، به او پیام می‌دهد.

That is all.

همین.

That is the whole friendship so far.

تا اینجا کل دوستی‌شان همین است.

She texts him when she is going to the library.

وقتی به کتابخانه می‌رود به او پیام می‌دهد.

Which is approximately nine hundred times more than forty acquaintances.

که تقریباً نهصد برابر بیشتر از چهل آشنا ارزش دارد.

Right.

خب.

Three tools.

سه ابزار.

Listen, and repeat in the pause.

گوش بده و در مکث تکرار کن.

Tool one, the question that cannot be answered with fine.

ابزار اول، سؤالی که نمی‌شود با «خوبم» جواب داد.

What has been the best part of your week?

بهترین بخش هفته‌ات چه بوده؟

Tool two, the one that proves you remembered.

ابزار دوم، چیزی که نشان می‌دهد به یاد داشتی.

You mentioned you had an exam.

گفته بودی امتحان داشتی.

How did it go?

چطور پیش رفت؟

Tool three, the one that opens the door.

ابزار سوم، چیزی که در را باز می‌کند.

To be honest, I found that really hard.

راستش، آن کار برایم واقعاً سخت بود.



All three again.

هر سه را دوباره.

What has been the best part of your week?

بهترین بخش هفته‌ات چه بوده؟

You mentioned you had an exam.

گفته بودی امتحان داشتی.

How did it go?

چطور پیش رفت؟

To be honest, I found that really hard.

راستش، آن کار برایم واقعا سخت بود.

Notice that none of these are difficult English.

دقت کن که هیچ‌کدام انگلیسی دشواری ندارند.

Not one of them is difficult English.

حتی یکی از آن‌ها هم انگلیسی دشواری ندارد.

There is no advanced grammar in this episode at all.

در این قسمت اصلا دستور زبان پیشرفته‌ای نداریم.

The hard part was never the language.

بخش سخت هیچ‌وقت زبان نبود.

The hard part is going first.

بخش سخت برداشتن قدم اول است.

And our sentence of the day.

و جمله امروزمان.

Ready?

آماده‌اید؟

Somebody has to go first.

یک نفر باید قدم اول را بردارد.

It might as well be you.

چه بهتر که آن فرد تو باشی.

Somebody has to go first.

یک نفر باید قدم اول را بردارد.



It might as well be you.

.....

چه بهتر که آن فرد تو باشی.

One more time, with us.

.....

یک بار دیگر، همراه ما.

Somebody has to go first.

.....

یک نفر باید قدم اول را بردارد.

It might as well be you.

.....

چه بهتر که آن فرد تو باشی.

So here is your task this week.

.....

پس این هم تمرین این هفته تو.

Two parts, and both are small.

.....

دو بخش دارد و هر دو کوچک‌اند.

One, ask somebody what the best part of their week has been.

.....

اول، از کسی بپرس بهترین بخش هفته‌اش چه بوده است.

And two, write down one thing they tell you.

.....

و دوم، یکی از چیزهایی را که می‌گوید یادداشت کن.

In your phone.

.....

در گوشی‌ات.

One line.

.....

یک خط.

And next week, ask about it.

.....

و هفته بعد درباره‌اش بپرس.

That is it.

.....

همین.

That is one way an acquaintance can become a friend.

.....

این یکی از راه‌هایی است که یک آشنا می‌تواند دوست شود.

Next time, the fourth conversation in our five-part series.

.....

دفعه بعد، چهارمین گفت‌وگو از مجموعه پنج‌قسمتی ما.

How to get out of a conversation politely.

.....

چطور مؤدبانه از یک گفت‌وگو خارج شویم.



And what to say when you have not understood a single word.

و وقتی حتی یک کلمه نفهمیده‌ای چه بگویی.

Plus the week Juan finally got the job.

همچنین هفته‌ای که خوان بالاخره کار را گرفت.

And the thing that got it for him was not his English.

و چیزی که باعث شد آن را بگیرد انگلیسی‌اش نبود.

Everything from today, the transcript, the vocabulary, and the three tools, is waiting for you at
youenglishtoolbox.com.

تمام مطالب امروز، متن، واژگان و سه ابزار، در youenglishtoolbox.com منتظر تو هستند.

With translations, flashcards and downloadable PDFs, completely free.

با ترجمه‌ها، فلش‌کارت‌ها و فایل‌های PDF قابل دانلود، کاملاً رایگان.

Thank you for spending this time with us.

ممنون که این زمان را با ما گذرانیدید.

What has been the best part of your week?

بهترین بخش هفته‌ات چه بوده؟

See you in the next one.

در قسمت بعد می‌بینمتان.

